

خودش پایبند است تجربیاتش هم اصالت دارد اما به محض اینکه از خودش فاصله می‌گیرد، کار خراب می‌شود. آن نویسنده‌ای که وجهه شاعرانگی‌اش بر سایر وجوهش غلبه دارد اگر بخواهد یک اثر سیاسی خلق کند، مطمئن باشید، اثر ضعیفی خواهد شد و به‌عکسش هم هست، برخی نویسنده‌ها - به تعبیر رایج - نوعی تعهد اجتماعی را در خودشان احساس می‌کنند. این نویسنده نمی‌تواند آن وجه شاعرانگی خودش را برجسته‌تر کند و اگر بخواهد در آن زمینه‌ها هم بنویسد، ناموفق خواهد بود. چیزی که من از این تنوع و تکثر بین آدمها برداشت می‌کنم، این است که در نوشتن به خودشان پایبند باشند و مهم‌ترین محوری که باید به آن وفادار باشند، انسانیت خودشان است، اگر این قطب‌نما اینها را هدایت می‌کند به سمت نوعی شاعرانگی، به آن سمت بروند اگر به سمت نوعی فردیت و طرح دل‌مشغولیه‌ها و دغدغه‌های روحی و ذهنی‌شان هدایت می‌شوند، به آن سمت بروند، اگر به سمت نوعی تعهد اجتماعی هدایتشان می‌کند، به آن سمت بروند، آنچه که مهم است این است که باید به خودشان وابسته باشند و نه چیز دیگری.

در اینجا دو بحث مطرح می‌شود یکی اینکه نویسنده باید آنچه می‌نویسد کاری جوشیده از درونش باشد تا اصالت داشته باشد که در غیر این صورت اثر سفارشی یا ضعیف می‌شود.

اما نکته دوم این است که به هر حال موضوعاتی مثل مسائل و معضلات اجتماعی و سیاسی مسائلی کاملاً انسانی هستند و با توجه به آنچه شما اشاره کردید از نویسنده توقع می‌رود تا لااقل در آن موضع انسانی نسبت به این فضاها متأثر شود.

به نظر می‌رسد نویسنده در جامعه زندگی می‌کند ولی واقعیت این است که باید یک تفاوتی بین هنرمند و کسانی که در حوزه‌های اجتماعی قرار دارند در نظر گرفت. کار کردن در حوزه هنر، یک فعالیت ذهنی است و نوعی تمرکز روی ذهنیات فرد است، ممکن است مؤلفی از نظر فیزیکی در یک جامعه زندگی کند، به اداره هم برود، در جامعه و در خانواده هم باشد اما معمولاً اینها تک افتاده‌اند و آن انگیزه‌ها هستند که اینها را به تحرک و می‌دارند و نه آن بازتابهای بیرونی گرچه آنها هم هستند و این برمی‌گردد به نوع پرورش فکری و ذهنی نویسنده، که در چه محیطی رشد کرده و چطور تربیت شده و حالا چگونه می‌خواهد آن تجربیات خودش را منعکس کند. نمی‌توانیم پیشاپیش بگوییم که همه آدمها از واقعهای مثل زلزله که موضوعی کاملاً انسانی هم هست، چیزی بنویسند، به‌رغم اینکه یک واقعه خارجی است و نویسنده‌ها هم مثل باقی آدمها از آن متأثر می‌شوند. ولی آنچه که محرک می‌شود و به نویسنده انرژی می‌دهد، اینها نیست، بلکه چیزهای درونی‌تری هست که آنها باعث می‌شود یک اثر سمت و سو پیدا کند.

اینها همان چیزهایی هستند که اصالت و هویت یک اثر را مشخص می‌کنند. نتیجه می‌گیرم که

«هنر برای هنر» و حذف «انسان»

معنای هنر اجتماعی در گفت‌وگو با مصطفی مستور

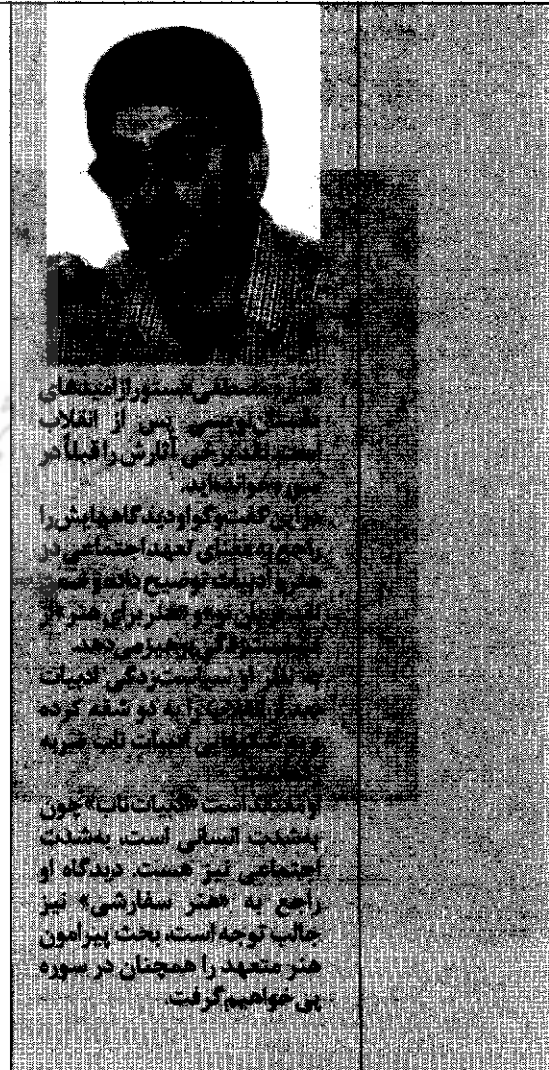
مصطفی حریری

مصطفی مستور: تلقی من، این است که اصولاً ادبیات تربیونی برای هیچ حوزه‌ای نمی‌تواند باشد.

از مؤلفه‌های بنیادین ادبیات، رویکردی است که به انسان دارد، هرچند بعضی با همین هم خیلی موافق نیستند، مخصوصاً کسانی که در حوزه ادبیات داستانی به «رمان نو» اعتقاد دارند و یا در نهضت «هنر برای هنر» که اصولاً انسان را حذف می‌کنند. اما من شخصاً به آن هنری گرایش دارم که همواره از انسان می‌جوشد و چون انسان در صحنه سیاسی و اجتماعی حضور دارد، ادبیات به مسائل سیاسی یا به زمینه‌های اجتماعی نقب می‌زند، بنابراین طرح مسائل سیاسی و اجتماعی در یک اثر ادبی، یک متغیر تابع است و متغیر مستقل انسان است.

یعنی اگر این نویسنده نسبت به مشکلات و معضلاتی که برای مردم جامعه‌اش اتفاق می‌افتد، متعهد باشد، قاعدتاً این تعهد در اثرش هم دیده می‌شود؟

بله، اما وقتی که در مورد یک هنرمند، صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم از قبل به او بگوییم که شما به دلیل اینکه در یک زمینه سیاسی زندگی می‌کنی یا در اجتماع زندگی می‌کنی، صرفاً باید به این موضوعات بپردازي. به نظرم هنرمندان به‌طور عام و نویسندگان به‌طور خاص، اگر قرار باشد به چیزی تعلق خاطر داشته باشند، آن چیز خودشان هستند، یعنی اینها باید متعهد باشند که از خودشان دور نشوند. یعنی نویسنده باید در جهان داستانی خودش زندگی کند و تجربیات خودش را منعکس کند، تا وقتی که به



مصطفی مستور: ادبیات تربیونی برای هیچ حوزه‌ای نمی‌تواند باشد.

از مؤلفه‌های بنیادین ادبیات، رویکردی است که به انسان دارد، هرچند بعضی با همین هم خیلی موافق نیستند، مخصوصاً کسانی که در حوزه ادبیات داستانی به «رمان نو» اعتقاد دارند و یا در نهضت «هنر برای هنر» که اصولاً انسان را حذف می‌کنند.

اما من شخصاً به آن هنری گرایش دارم که همواره از انسان می‌جوشد و چون انسان در صحنه سیاسی و اجتماعی حضور دارد، ادبیات به مسائل سیاسی یا به زمینه‌های اجتماعی نقب می‌زند، بنابراین طرح مسائل سیاسی و اجتماعی در یک اثر ادبی، یک متغیر تابع است و متغیر مستقل انسان است.

مسائل سیاسی و اجتماعی، هیچ رجحانی نسبت به سایر مسائل ندارند اثر شاعرانه لزوماً از اثر سیاسی بالاتر یا پایین‌تر نیست، مهم این است که نویسنده آن چیزی که می‌فهمد و باور دارد را منعکس کند، اتفاقی که متأسفانه در حوزه ادبیات داستانی افتاده است، این است که نویسندگان به خودشان وفادار نیستند، نه اینکه آن مسئله سیاسی باشد یا اجتماعی. حتی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی هم که گاه می‌بینم اثری خلق می‌شود، عمدتاً نگاه سیاسی نویسنده بر نگاه معطوف به ادبیات - غلبه دارد. آن هم افتادن از طرف دیگر بام است کما اینکه ممکن است کسی یک اثر ادبی خلق کند که به تعبیری یک اثر محافظه‌کارانه باشد و یا در تأیید وضعیت و سیستم موجود باشد. او هم اگر اندیشه خودش را - نه آنهایی که از دل ادبیات جوشیده - از بیرون به اثر تزریق کند، فرقی نمی‌کند با آن کسی که یک اثر را به‌عنوان یک ردیه می‌نویسد.

به نظر من آنچه که ما گرفتارش هستیم این است که بیشتر نویسنده‌های ما چه آنها که اصطلاحاً دگراندیش تلقی می‌شوند یا آنهایی که خودی تلقی می‌شوند، هردوی اینها داده‌های دیگری را در آثارشان دخالت می‌دهند که این داده‌ها ربطی به ادبیات ندارد و همین است که ادبیات اصیل و ناب بین این دعوها و این اندیشه‌هایی که از بیرون به ادبیات تزریق می‌شود و از دل ادبیات نجوشیده در حال گم شدن است.

آیا می‌شود این بحثی را که طرح کردید به‌عنوان مبنایی برای تعریف ادبیات سفارشی در نظر گرفت؟

سفارشی در هر دو سمت است. گاهی اوقات این در ذهن ما جای می‌گیرد که حتماً باید دولت یک اثر را سفارش بدهد تا کار سفارشی شود، در صورتی که از آن طرف هم موضوع همین‌طور است، به‌عبارتی یک اندیشه سیاسی که با خیلی چیزها مخالفت می‌کند و مثلاً باید در قالب حزب، روزنامه و یا فعالیتهای سیاسی طرح شود، می‌آید و به ادبیات به‌عنوان یک ابزار نگاه می‌کند و مخالفت می‌کند.

از موضع دیگری به بحث نگاه کنیم. نویسندگانی هستند که فضا و موضوعات اجتماعی برایشان اهمیت دارد، یعنی حتی اگر کار عاشقانه یا شاعرانه که اشاره کردید، توسط این دسته نوشته شود، منتزع از اجتماع نیست. بعضی موقعها شما آثاری را می‌بینید که هیچ زمان و مکان مشخصی ندارند و معلوم نیست فردی که این داستان را روایت می‌کند، کجا و در چه زمانی زندگی می‌کند. ولی در عین حال در آثار دیگر می‌بینیم درحالی که نوع کار عاشقانه است و شاید توقع نرود که دغدغه‌های اجتماعی هم داشته باشد، اما داستان در فضا و وضعیت واقعی اتفاق می‌افتد که برای خواننده ملموس است و شاید هم خیلی معضلات اجتماعی یا سیاسی طرح شود و در حاشیه موضوع اصلی داستان بدان پرداخته شود. اگر این‌طور نگاه کنیم فکر می‌کنید در این

دسته از آثار چقدر فضای کارها با وضع موجود هم‌خوانی دارد.

من پاسخ خیلی روشنی به سؤال شما بدهم. مطمئناً این هم‌خوانی وجود ندارد، همان‌طور که پیش از این هم اشاره کردم، اصولاً ادبیات پس از انقلاب ما دو شقه شد. وضعیتی که پیش از انقلاب، وجود نداشت، به تعبیری که در حوزه ادبیات جنگ است (Anti war writer) و (Pro war writer) یعنی آنها که موافق جنگ می‌نویسند و آنهایی که ضد جنگ می‌نویسند که هردوی اینها جزء ادبیات جنگ تعریف می‌شوند در حوزه انقلاب هم این اتفاق افتاده، کسانی که در مخالفت ارزشهای انقلاب می‌نویسند و کسانی که در حمایت آنها می‌نویسند و همان‌طور که گفتم در هر دو دسته، کسانی که دیدگاههای سیاسی خودشان را بر ادبیات حمل می‌کنند، کم نیستند. یعنی اثر ادبی، زیر فشار آن اندیشه‌های از پیش تعیین شده خفه شده است یکی از دلایلی که فکر می‌کنم این اتفاق افتاده این است که جامعه ما به‌شدت یک جامعه سیاست‌زده است.

منظور شما از سیاسی بحث حزبی و جناحی است یا بینش سیاسی داشتن؟

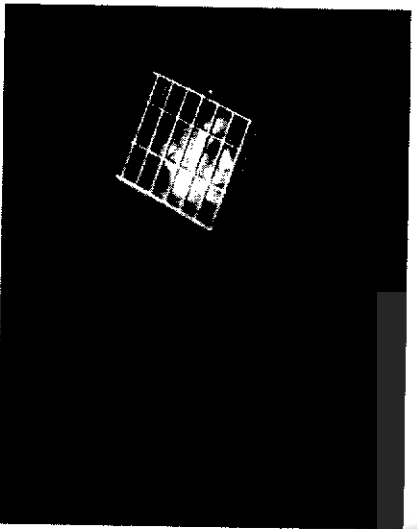
تلقیها و برداشتهای سیاسی می‌شود از هر مسئله‌ای از مسائل صنفی تلقی سیاسی می‌شود تا مسائل پزشکی یا هنری. به هر حال سیاست در جامعه ما یک «تابو» شده است خط قرمزی دور آن است که رفتن و نرفتن به سمت آن، هردو پرسش‌برانگیز است.

یک بخش‌اش سانسور و یا احیاناً خودسانسوری است. یک بخش‌اش هم برمی‌گردد به کشف همین مسائلی که وجود دارد و همه ما به‌نوعی با آن درگیر بوده‌ایم. اینها باعث شده که نویسنده به موضوعات سیاسی همواره با نگرانی نگاه کند: نگرانی از اینکه متهم به چیزی نشود. چه به طرفداری و چه به عدم طرفداری! علت اینکه ادبیات این‌قدر کم به موضوعات سیاسی پرداخته است، شاید همین تابو بودن موضوع سیاست در جامعه ما بوده باشد، البته اضافه کنید به این، مسائلی چون سانسور، خودسانسوری، ممیزی، کج‌فهمی و فشارهایی را که بر ادبیات وارد می‌شود. در چنین وضعی طبعاً نویسنده هم سعی می‌کند به موضوعات دیگری بپردازد.

وقتی به سالهای قبل از انقلاب نگاه می‌کنید، می‌بینید آنها با فضای بسیار بسته‌تری مواجه بوده‌اند به‌طوری که به‌صورت رسمی سانسور حضور دارد و فضای پلیسی و اختناق، کاملاً به چشم می‌خورد، در عین حال شما نمونه‌هایی چون جلال آل‌احمد را در این دوره می‌بینید که نمی‌شود از کنارشان به‌راحتی گذشت.

حرف من هم دقیقاً ناظر به همین شرایط بود و اصلاً بحث من، بعد از انقلاب نیست، بعد از انقلاب بحث دو شقه شدن پیش آمد؛ قبل از انقلاب همه نویسندگان، چه مذهبیها و چه غیر مذهبیها، چه کسانی که بعدها به‌عنوان دگراندیش مطرح شدند و چه کسانی که خودی شناخته شدند، همه در این معنا که جامعه آن روز را نقد کنند، اتفاق نظر

داشتند. بعد از انقلاب اینها به دو بخش تقسیم شدند و دیدگاههای سیاسی‌شان را هم به همراه آوردند. همه به حوزه ادبیات آمدند، ولی هیچ‌کس از آن ایده‌های خاص سیاسی دست بر نداشت و به همین دلیل فکر می‌کنم آن ایده‌های سیاسی به ادبیات ناب لطمه زد. درحالی که ادبیات ناب در اعماق خودش به شدت اجتماعی است. چون به‌شدت انسانی است و وقتی انسانی باشد، به‌شدت اجتماعی خواهد بود، سیاسی خواهد بود، عاشقانه و شاعرانه خواهد بود و آنچه از انسان بر بیاید، در آن ادبیات می‌تواند حضور پیدا کند، بدون اینکه تحمیل و یا فشاری از حوزه‌های دیگر



نویسنده باید جامعه‌اش را بشناسد باید نگاه جامعه‌شناسانه داشته باشد، باید تاریخ جامعه‌اش را بشناسد، نگاه فلسفی باید داشته باشد و باید به خیلی چیزها مسلح باشد وقتی که نبود طبعاً از نفس می‌افتد.

بر او وارد شود. این ادبیات آرمانی که من از آن صحبت می‌کنم، چیزی است که درون‌مایه‌های سیاسی و اجتماعی‌اش و شاعرانگی و عاشقانه بودن و فلسفی بودنش از درون خودش جوشیده باشد و نه اینکه از دیدگاههای سیاسی نویسنده‌اش وام گرفته شده باشد.

بعد از انقلاب اسلامی، نسلی از نویسندگان معتقد به آرمانهای انقلاب، وارد صحنه شدند - حالا نمی‌خواهیم وارد بحث آن گروه شویم که به این آرمانها اعتقاد ندارند سؤال اینجاست که کارنامه کسانی که معتقد بودند چطور است، می‌شود نگاه دوباره‌ای نسبت به این آثار داشت اینکه چطور شد که ما در دوره سالهای اولیه دهه ۶۰ ادبیات آرمانگرای منتقد سیاسی و اجتماعی در جامعه‌مان داریم ولی کم‌کم این نوع ادبی، رو به افول می‌رود. باید دید دلایل رشد و شکوفایی چنین ادبیاتی چیست؟! فضا در همان سالها هم به‌شدت سیاسی است اما تأثیر خاصی روی رشد این ژانر ادبی نمی‌گذارد، فکر می‌کنید دلایل این

مرزبندیها در آن دوره تاریخی که شما اشاره می‌کنید، بسیار پرنرنگ‌تر بود، وقتی مرزبندی وجود داشته باشد، گرایشهای مختلف هم در آن ظهور پیدا می‌کنند، و ما مطلقاً نمی‌توانیم فضای امروز را با فضای آن روز مقایسه کنیم.

من «زمستان ۶۲» فصیح را مثال می‌زنم که یک‌اثر انتقادی سیاسی اجتماعی بود و کمتر آن آسیب حضور دیدگاههای خاص سیاسی را داشت، در حالی که «زمین سوخته» احمد محمود در حالی که اثر نیرومندی است، به نظر من دیدگاههای سیاسی در آن به‌شدت دیده می‌شود. یعنی نویسنده نتوانسته است خودش را از نگاه سیاسی‌اش خلاص کند و آن‌وقت آمده اثر جنگی نوشته است. به‌نظرم اثر احمد محمود به نسبت کار اسماعیل فصیح - که هر دو در مورد جنگ هم هستند - کمتر مایه‌های انسانی دارد. بیشتر نگاه سیاسی غلبه دارد. به هر حال به نظر من در همان سالها با اینکه کارها کم بودند، ولی این دو گرایش و دو رگه را می‌شود تشخیص داد، هر چند در آن سالها هم بودند.

مایلم به موضوع دیگری اشاره کنم و آن پرسش

نویسنده خوب، انسانی می‌نویسد اما به دلیل اینکه این انسان در صحنه سیاسی و اجتماعی حضور دارد ادبیات به مسائل سیاسی یا به زمینه‌های اجتماعی نقب می‌زند، بنابراین طرح این مسائل در ادبیات یک‌متغیر تابع از وجود انسان است و نه مستقل.

مهمی است که در ذهنم است، چرا ادبیات این قدر زیر ذره‌بین است. به‌طور کلی و به‌خصوص از حوزه سیاست، شاید به همین دلیل باشد که سؤال داریم که چرا ادبیات به موضوعات سیاسی نمی‌پردازد ولی این موضوع در حوزه سینما کمتر مطرح است. من فیلمهایی را می‌بینم که تصور می‌کنم اگر نویسنده‌های ده درصد آن نگاه انتقادی را داشته باشد، با مشکلات جدی مواجه می‌شود به نظر می‌رسد که یک‌نوع نگاه خوش‌بینانه‌تری نسبت به مقوله سینما وجود دارد در حالی که نسبت به ادبیات به‌شدت این نگاه منفی است.

تا حدی که تا بیست سال بعد از انقلاب کتابهای ادبیات از ارشاد جایزه نمی‌گرفت. این هراس، همیشه نسبت به ادبیات وجود داشته است. در حالی که رمانها با تیراژ ۴۰۰۰ یا ۵۰۰۰ یا حداکثر ۱۰۰۰۰ نسخه، مخاطبان کمتری نسبت به سینما دارند. کار باید برعکس می‌بود یعنی باید در حوزه ادبیات اجازه می‌دادند. مسائل سیاسی و اجتماعی طرح شود و احیاناً نقد شود و در حوزه سینما سخت‌گیری بیشتر می‌شد، در واقع این پارادوکس همیشه در ذهن من هست.

که مثلاً در دهه ۷۰، فیلمی به نمایش درمی‌آید به نام «آژانس شیشه‌ای» فیلمی بسیار تند، منتقد و در عین حال آرمانگرا و منطقی بر

آرمانهای انقلاب اسلامی ولی در حوزه ادبیات احساس می‌کنیم به دلایلی آن حساسیت‌هایی که در دوره اولیه شکوفایی وجود داشت، دیگر وجود ندارد. شاید بشود گفت یک‌نوع حالت بی‌دغدغه‌گی یا دور ماندن از جامعه در این حوزه وجود داشته باشد.

من فرق می‌گذارم بین نویسنده و اثری که خلق می‌کند و معتقدم نویسنده‌های بزرگ و آدمهای بزرگ آنهایی هستند که فعلشان از خودشان کوچک‌تر باشد. یعنی خودشان از کاری که انجام می‌دهند، بزرگ‌تر باشند و متأسفانه در حوزه هنر ما - در همه حوزه‌ها و نه فقط ادبیات - این اتفاق خیلی کم می‌افتد. آدمهایی که اثرشان به خودشان نزدیک باشد و خودشان از اثرشان قوی‌تر باشند. یعنی هم کار اصالت داشته باشد و هم هنرمند برتر از اثر باشد. شاید دلیل این وضعیت که شما اشاره می‌کنید و ما دچارش هستیم این باشد که امواج اجتماعی اینها را خیلی زود جابه‌جا می‌کند. به‌نظر می‌رسد که خودساختگی، کوبیدن راه و شخصیت عمیق از اول خوب شکل نگرفته، که حالا مثلاً بر اثر طوفانها یا ایده‌های جدید ذوق‌زده می‌شوند و رنگ می‌بازند. من تعصب نمی‌کنم، گرچه متأسف می‌شوم از این وضعیت، بارها و بارها دیده‌ام که کسانی زمانی کاری را تولید کرده‌اند ولی چند سال بعد ضد آن اثر را خلق کرده‌اند و این تحول هیچ ربطی به تحولات طبیعی ذهنی و روحی ندارد بلکه عامل اصلی‌اش این است که به آن چیزی که مطرح می‌کرده، باور نداشته و تحت تأثیر امواج بیرونی بوده است. بی‌دانشی و عدم اصالت علت اصلی این تحولات و تغییر مسیرهای ناگهانی است که اتفاق می‌افتد و برمی‌گردد به اینکه آدمها و هنرمندان ما اکثراً از فعلی که انجام می‌دهند کوچک‌ترند!

چرا این به‌صورت یک جریان باید دربیاید و یک‌باره یک جمعی را با خود می‌برد. به‌طوری که ثبات در نگاه در داستان‌نویسها منتقدان اجتماعی و حتی در فضای داستان کوتاه نیز مشاهده نمی‌شود.

برای اینکه ورزش امواج دیگر بیشتر شده است، ضمن اینکه ضعفها هنوز سر جای خودشان هست، به هر حال وقتی طوفان نسبتاً نیرومندی می‌آید، آن نهالها خیلی زود شکسته می‌شوند و آن درختانی که تنومند هستند، می‌توانند مقاومت کنند، من معتقدم این درختان تنومند به‌ندرت در حوزه فرهنگ و هنر ما خلق شده‌اند.

سهراب سپهری را در نظر بگیرید که به معنای دقیق کلمه شاعر بود و شاعرانه می‌زیست و شعرش برآمده از خودش بود به دلیل اینکه خودش آدم بزرگی بود، ضمن اینکه در همان دوران خفقان قبل از انقلاب خیلی کم انعکاس مسائل سیاسی را در شعر سهراب می‌بینیم، علتش هم این است که این آدم به خودش پایبند بود. این آدم این بودا چیزی فراتر از این نبود و منیت خودش را منعکس می‌کرد و لذا کارش اصالت داشت.

ولی کسانی که اثرشان نوعی واکنش به شرایط موجود است، طبعاً وقتی شرایط تغییر می‌کند،

واکنشهایشان هم تغییر می‌کند، من عامل اصلی این را آن شخصیتی می‌دانم که هنوز ساخته نشده است و با موجی که از او حمایت می‌کند، آن را می‌نویسد و با موج مخالف هم به سمت دیگر می‌رود.

اگر هنرمند خودش را بشناسد و کاری که انجام می‌دهد را درست انجام بدهد، به هر حال مسئولیت سنگینی را به انجام می‌رساند حتی اگر به این وقوف هم نداشته باشد، به هر حال این‌گونه است. نویسنده باید جامعه‌اش را بشناسد باید نگاه جامعه‌شناسانه داشته باشد، باید تاریخ جامعه‌اش را بشناسد، نگاه فلسفی باید داشته باشد و باید به خیلی چیزها مسلح باشد وقتی که نبود، طبعاً کم‌کم نفس کم می‌آورد، البته باز می‌گویم من متأسف می‌شوم که این اتفاق می‌افتد، اما مطلقاً تعصب نمی‌کنم.

وقتی به این چند تا اثر اخیر شما نگاه می‌کنیم، «عشق روی پیاده‌رو» مخصوصاً، با چنین نوع داستانهایی روبه‌رو می‌شویم داستان منتقد - اجتماعی سیاسی، یکی آن داستان ابتدایی کتاب است و یکی دو داستان دیگر هم هست که فکر می‌کنم دست‌کم یکی از آنها با شخصیتها و فضای اتفاق یک کشور خارجی هم هست، در عین حال موضوع، موضوع نقد رفتار حوزه سیاست و رسانه است.

در ادبیاتی که خودش را نسبت به حوزه‌های اجتماعی و سیاسی متعهد به حساب می‌آورد، چه سوژه‌هایی می‌توانست در این دو دهه طرح شود، بدون اینکه به سیاسی‌کاری بیفتند. سوژه‌هایی که طرح نشده‌اند و شما نمونه‌هایی از آن را در این یکی دو داستانتان در فضای تقابل بین محرومیت و دستگاه قدرت و... طرح کرده‌اید!

همان‌طور که اشاره کردم به نظر من تمام مسائل ما، بدون استثنا در هم تنیده با شرایط سیاسی ماست یعنی امکان ندارد شما روی یک موضوعی دست بگذارید که ریشه‌های سیاسی و اجتماعی نداشته باشد، بنابراین اگر کسی بخواهد به آن مسئله از منظور سیاسی و اجتماعی نگاه کند، مطمئناً به ریشه‌هایش هم پی خواهد برد، ضمن اینکه هیچ تعهدی هم وجود ندارد که یک نویسنده یا هنرمند در طول دوران کاری‌اش همیشه به این ریشه‌ها توجه کند و چه‌بسا که به دلیل وضعیت روحی خاصی که دارد ناگهان یک داستان شاعرانه یا عاشقانه و یا تک‌گویی بنویسد، اما این‌طور هست که این فضا را کنار نخواهد گذاشت.

من خاطرمد هست در داستان «مصائب چند چاه عمیق» که در کتاب «چند روایت معتبر» آمده است و چند سال بعد از کتاب «عشق روی پیاده‌رو» نوشته شده آنجا هم چنین اشاراتی شده است: یک کسی که از جبهه برگشته و الان در زیر فشارهای جامعه در حال خرد شدن است یا یک زن شهید در آن قصه مطرح است. به هر حال این دغدغه‌ها قطعاً هست و خواهد بود اما نمی‌شود از کسی خواست که همیشه این‌طور کار کند یا

همه آثارش این طور باشد. به هر حال همه مسائل می‌توانند ریشه در مسائل سیاسی داشته باشند، بستگی دارد که ما چگونه نگاه کنیم و از چه منظری نگاه کنیم و این ریشه‌ها را کشف کنیم. فرضاً پرداختن به موضوع فقر - که در سینما به هر دلیلی به آن پرداخته می‌شود ولی در ادبیات ما کمتر پرداخته شده است - یا مسئلهٔ فحشا که به نظر من مستقیم یا غیر مستقیم، ریشه‌های عمیق اجتماعی دارد و ربطی به قبل یا بعد انقلاب ندارد، این موضوعات اگر در هر اثری مطرح شود، می‌شود گفت این آثار عمیقاً سیاسی است. هر چند ممکن است به‌ظاهر چیزی دیده نشود. یا موضوع زن که هر طوری از آن بحث کنید، با سیاست ربط پیدا می‌کند. در حالی که در ادبیات ما هر وقت به موضوع زن پرداخته شده یا آن جاذبه‌های ظاهری‌اش مورد توجه قرار گرفته است یا...

البته ما کارهایی مثل «رزیتا خاتون» از سید مهدی شجاعی یا «غیر قابل چاپ» در چنین فضایی داریم.

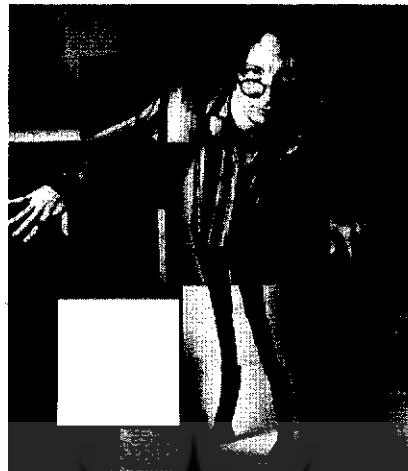
بله هست. ولی جریان نشده‌اند: البته اثر سیاسی اثری نیست که به سطح آمده باشد، گاهی اوقات می‌تواند رابطهٔ یک زن و شوهر باشد که به دلیل مشکلات سیاسی در حال از هم‌پاشیدگی است، این داستان ظاهراً یک داستان خانوادگی است ولی عمیقاً یک داستان سیاسی - اجتماعی است. به دلیل اینکه زمینه‌های سیاسی و موانع اجتماعی باعث شده که نهاد خانواده با چنین بحرانی مواجه شود، به نظرم اگر از این نگاه آثار را بررسی کنیم، خیلی از داستانها در حوزهٔ مسائل اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرند.

با این حال فکر نمی‌کنید اینها نسبت به کارهایی که به‌طور کامل منتزع از این فضاها هستند، کم هستند. بسیاری از کارهایی که امروز تولید می‌شوند به‌شدت از فضاهای واقعی منتزع هستند، از زندگی واقعی و از تضادهای سیاسی جدا هستند و فضایی خاص و شخصی دارند.

ببینید دو گرایش عمده در عرصهٔ ادبیات داستانی جود دارد یکی گرایش معنما محور است و گرایش فرم‌گرا و شکل‌گرا. آن مطالبی که شما می‌گویید، بیشتر در حوزهٔ ادبیات فرم‌گرا اتفاق می‌افتد، ولی در حوزهٔ ادبیات معناگرا این‌طور نیست من نگرانی‌ام بیش از اینکه این باشد که نویسندگان ما چرا به مفاهیم سیاسی و اجتماعی نمی‌پردازند، این است که چرا به مسائل انسانی نمی‌پردازند، چون از دل همان مفاهیم انسانی، مفاهیم اجتماعی و سیاسی، خارج خواهد شد و چیزی که الان آزاردهنده است، این است که چرا نویسندگان ما در حال سوق پیدا کردن به سمت ادبیات فرم‌گرا هستند که پاسخ این مسئله، پاسخ این پرسش هم خواهد بود، اینکه چرا به موضوعاتی که در دههٔ ۶۰ به آن شکل می‌پرداختند، نمی‌پردازند.

علتش این است که ما در دههٔ هفتاد با موجی از مکتبها و نظریه‌ها و ایده‌های مدرن و جدید در حوزهٔ داستان‌نویسی مواجه شدیم، این حوزه‌ها

که قبلاً محدود می‌شدند به جریان سیال ذهن یا رئالیسم جادویی و...، الان آن قدر زیاد شده‌اند که فرض کنید تحت عنوان پست‌مدرنیسم می‌شود آنها را طبقه‌بندی کرد، نظریه‌های ساخت‌گرا، یا فمینیسم یا نظریات هرمنوتیکی و... وقتی این موج به سمت ادبیات آمد، آن نویسنده‌هایی که به آن درخت تناور تبدیل نشده بودند، در مقابل این امواج خیلی زود شکسته شدند و برای اینکه



نویسنده باید در جهان داستانی خودش زندگی کند باید تجربیات خودش را منعکس کند تا وقتی به خودش پایبند است، تجربیاتش هم اصالت دارد اما به محض اینکه از خودش فاصله می‌گیرد کار خراب می‌شود مطمئن باشید اثرش هم ضعیف می‌شود.

به گمان خودشان از قافله عقب نمانند، به سمت این امواج و جریانات رفتند، اتفاقی که متأسفانه در حوزهٔ شعر ما هم افتاد و می‌بینید که شعر ما نه تنها با رکود، حتی با بحران مواجه شده است و تا حدی این اتفاق در حوزهٔ تئاتر هم افتاده است، اما در حوزهٔ ادبیات ما، این دو گرایش هستند و این گرایش معنما محور، هنوز جذب این امواج نشده است، به هر حال نظریات وقتی در غرب ایجاد می‌شود؛ پشتوانه‌های خاصی دارند و در آنجا معنا دارد.

متأسفانه این اتفاق در کشور ما با گریز از خود رخ می‌دهد و این همان اتفاقی است که شما از آن سؤال می‌کنید که چرا رخ داده یعنی گریز از مسائل سیاسی - اجتماعی به‌نوعی مد تبدیل شده، طرد کردن معنا در داستان به‌نوعی مد تبدیل شده، پیچیده‌نویسی نوعی مد شده، فرم‌گرایی یا فرم‌پرستی نوعی مد شده و می‌بینید که این مد آن جریان اصیل داستان‌نویسی ما را تحت‌الشعاع قرار داده.

من با توجه به آثاری که در یکی دو سال اخیر، خلق شده‌اند، خیلی امیدوارم و به نظرم محصول این چالش و رویارویی و دوگانگی و گرایش غالب به سمت ادبیاتی خواهد بود که می‌کوشد تا دردها و رنجهای انسانی را منعکس کند.

بعضی می‌گویند که در حال حاضر شکل‌گیری این ادبیات متعدد به اجتماع و سیاست و موضوعات انسانی، مورد اقبال مخاطب نیست!

مطلقاً من با این ایده موافق نیستم. نمونه‌اش ادبیات پویا و نیرومند آمریکای شمالی است و شما می‌بینید که نویسندگانی که بعد از جنگ در آمریکا به وجود آمدند این‌طورند. الان یک مجموعه داستان روبروی من هست که در سال ۱۹۸۸ «ریموند کارور» سردبیر این مجموعه بوده و در واقع از داستانهای کوتاه آمریکا جمع‌آوری کرده من مقدمهٔ این کار را می‌خواندم ایشان نوشته است که: من مطلقاً داستانهایی را که موسوم به پست‌مدرن و فرم‌گرا و... هستند در این مجموعه نیآوردم، چون اعتقادی به آن نداشتم و فقط داستانهایی را جمع‌آوری کردم که نویسندگانشان به زندگی و مسائل انسانی متعدّد هستند یعنی این نگرانی که اینجا وجود دارد، آنجا هم هست، منتها جریان غالب در آنجا در اختیار جریان فرم‌گرا نیست و جالب اینجاست که نویسندگانی که «کارور» در آن سال در اثرش معرفی کرده است مثل «ریچارد فورد» یا «آن بتی» یا دیگران، اینها امروز در حال شکوفا شدن هستند و می‌بینیم که آثار آنها در آمریکا به‌عنوان بهترین آثار مطرح می‌شود و به زبانهای مختلف ترجمه می‌شوند، یعنی جریان غالب آن ادبیاتی نیست که ما به‌عنوان ادبیات فرم‌گرا می‌شناسیم، همان‌طور که اشاره کردم اصلاً یکی از ضربه‌هایی که ادبیات ما خورده است از همین مخاطب‌گریزی است که گفتیم در شعر این بیشتر دیده می‌شود و خوشبختانه در ادبیات داستانی کمتر اتفاق افتاده است.

فکر می‌کنید از نظر ایجاد فضا چه ملزوماتی باید موجود باشد تا این ادبیات منتقد سیاسی - اجتماعی، نضج پیدا کرده به شکوفایی برسد.

ببینید باید اول ببینیم چه چیزی به آن ادبیات صدمه زده است، آن را دور کنیم، دقیقاً مثل گیاهی است باید علفهای هرز را از آن دور کنیم، حتی فکر می‌کنم یکی از آنها جدا کردن حوزهٔ ادبیات از حوزه‌های دیگری است که ربطی به ادبیات ندارند ولی رویش تأثیر می‌گذارد، مثل همین بحث سیاست‌زدگی که مطرح شد، یکی همین فرم‌گرایی است، شکستن بعضی تابوهاست که نویسنده حتی در خلوت خودش هم نمی‌تواند آنها را بشکند. مسائل سیاسی واقعی، مسائل عمیقی است که ذهنیت را آزار می‌دهد نه چیزهایی که از طریق روزنامه‌ها یا محافل حزبی سیاسی، این طرف و آن طرف تبلیغ می‌شود.

به نظرم اگر این اتفاقات بیفتد، آن وقت مجال رشد چنین ادبیاتی بیشتر است. ضمن اینکه من شخصاً با بی‌پروایی در داستان‌نویسی موافق نیستم، چون جامعهٔ ما این‌طور نیست شاید این اتفاق در فرانسه قابل قبول باشد ولی اینجا این موضوع را جامعهٔ ما نمی‌پذیرد و فکر می‌کنم این خود نوعی سوءاستفاده در حوزهٔ ادبیات است و متأسفانه تحت همین عناوین آثاری به‌عنوان اثر ادبی خوب معروف می‌شود.